

عرصه عمل محدودیتهایی در کاربرد و توسل به حق شرط ایجاد نمایند. تحول دیگر به نظر سختران، بسط و گسترش اختیارات نهادهای ناظر معاهدات حقوق بشری در آینده‌ای نه چندان دور به ضرر و به بهای محدودیت حق دولتها و احتمالاً تسری عملکرد منطقه‌ای اروپایی در این خصوص به سایر مناطق جهان خواهد بود.

دکتر مجتبی صدریا\*

### «ناسیونالیسم نوین در ژاپن»

در تاریخ ۷۷/۱۱/۵

جایگاه و گرایشات ناسیونالیستی جدید در ژاپن، بازتابی از تحولات سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم است. ژاپن بعد از جنگ تحت سیطره قوای نظامی آمریکا قرار می‌گیرد، آمریکایی که در جهت ایجاد یک ویرتین آسیایی، برای نمایش مدل خود، ژاپن را انتخاب کرده بود، بنابراین بحث انتخابات و رفرم را می‌نماید. انتخابات سال ۱۹۴۷ با پیروزی سوسیالیستها مواجه گشت، این پیروزی زنگ خطری برای هیأت حاکمه ژاپن بود، چرا که پیروزی نگران‌کننده سوسیالیستها، همزمان می‌گردد با مستقل شدن هندوستان، نفوذ کمونیستها بر مناطق زیادی از چین، و جریانات ضدغربی در این مناطق که ویتنام را نیز در بر می‌گرفت.

تحت تأثیر این جو بین‌المللی، هیأت حاکمه ژاپن تحت نفوذ قوای نظامی آمریکا، به سرپرستی ژنرال مک آرتور، سعی در کاهش نارضایتی مردم نمود.

در سال ۱۹۵۲ نیز که نقطه عطفی در تاریخ ژاپن است، قرارداد نظامی بین ژاپن و آمریکا امضاء گشت که به موجب آن اشغال رسمی ژاپن پایان یافت.

بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۴ دو طرز تلقی بر هیأت حاکمه ژاپن حاکم است، که اساساً

شامل دو بعد است:

۱- رویای آمریکایی: دو کشور در جهان بیشتر از همه رویای آمریکا را در سر داشتند آلمان و ژاپن.

روای آمریکایی به خودی خود ایجاد نشد، سیا و قوای نظامی آمریکا در ژاپن تبلیغات فراوانی تهیه و در اختیار شبکه‌های تلویزیونی آمریکا قرار دادند: فیلمهای سینمایی را به صورت رایگان در اختیار ژاپن قرار دادند که اینها در رواج بخشی از رویای آمریکایی تأثیر بسزایی گذارد.

۲- عملیات صلح دوستانه و بی طرفانه: این عملیات بلافاصله بعد از سال ۱۹۷۵ آغاز گشت که دانش آموزان ژاپنی را نیز در بر می‌گیرد. بدین نحو که دانش آموزان ژاپنی را به شهر هیروشیما برده و ویرانیهای جنگ را به آنها نشان می‌دهند. اهمیت این مسأله وقتی آشکار می‌گردد که ژاپن در مقابل آمریکا نمی‌ایستد و به طرف آمریکایی شدن رفت و ژاپن، آمریکا شد.

این نکته هسته مرکزی بازسازی تفکر ناسیونالیستی مدرن ژاپن گشت. به عبارتی ناسیونالیسم بعد از جنگ، از مظلوم جلوه دادن ژاپن، به عنوان اولین کشوری که شاهد انفجار بمب اتمی بود، شکل گرفت.

آنچه حائز اهمیت است این نکته است که در تمام این تحولات، عاملی غایب بود و آن آسیاست. تحولاتی که در ژاپن روی داد با دو شوک همراه گشت: شوک نیکسون و دیگری شوکی است که ژاپنیا در مقابل شوک نیکسون اعمال کردند.

۱. شوک نیکسون: آن هنگامی است که نیکسون بدون اطلاع قبلی به دولت ژاپن، خود را برای ملاقات با رهبران چین آماده می‌کند و درست یک ساعت قبل از فرود هواپیمای نیکسون در شانگهای، تلفنی دولت ژاپن را مطلع می‌سازد. این حرکت نوعی احساس خیانت را در نخبگان ژاپنی ایجاد کرد، آنها در مقابل خلوصی که نسبت به آمریکا نشان داده بودند، بازپرداخت مناسب را ندیدند.

دومین شوک: شوکی است که ژاپن به آمریکا داد (۳ سال بعد از شوک نیکسون). این عمل زمانی انجام گرفت که ژاپن اعلام کرد سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده مردم فلسطین پذیرفته است و اسرائیل می‌بایست سرزمینهای اشغالی را ترک کند. آمریکاییها واکنش نشان داده و خواهان آن شدند که ژاپن این موضع را اعمال

نمایند. در مقابل این تقاضا، ژاپن‌ها از آمریکاییها خواستند که تضمین‌کنند نفت به آنها خواهند داد تا آنها از موضع خود نسبت به مردم فلسطین دست‌کشند (نکته مهم این است که مسأله کمبود سوخت در ژاپن یک اقدام آگاهانه تحریک شده از طرف صنایع ژاپن بود، به عبارتی آنها کمبود سوخت نداشتند). این شوک، شوک بازگشت است از طرف ژاپن به جانب آمریکا.

سال ۱۹۸۵ دوره چرخش نام دارد. ژاپن دچار تحولی مهم گشت. ایالات متحده برای دومین بار با بازی روی ارزهای جهانی، به سمتی می‌رفت که کمر اروپا و ژاپن را خم نماید. در این راستا، توافق پلاتزا در نیویورک با هدف بالا بردن نرخ ین و مارک آلمان غربی، سعی در خراب کردن توانایی اقتصادی اروپا و ژاپن داشت. لیکن ژاپن‌ها در دهه ۱۹۷۰ سرمایه‌گذاری زیادی در آمریکا انجام دادند، به نحوی که وقتی ارزش ین بالا رفت آنها در داخل آمریکا دارای خطوط تولیدی بودند، به عبارتی سرمایه ژاپن در آمریکا به صورت یک ستون اقتصادی در آمده بود.

بین سالهای ۸۵، ۸۷ و ۸۹ اقدام مهمی از طرف آمریکا صورت گرفت که شکست بزرگ را برای نخبگان ژاپنی در برداشت و آن (Japan Bashing) یا برخورد خصمانه نسبت به ژاپن بود و محتوای آن این است که آمریکاییها اعلام داشتند تمام تحولات و پیشرفتهای مثبت ژاپن از آمریکا گرفته شده، در حالی که آنها غربی نیستند، آسیای هستند، بین غرب و ژاپن از نظر فرهنگی هموعی وجود ندارد. به عبارتی تلاش شد تا تمام کوششی که ژاپن بعد از جنگ برای حل شدن در غرب انجام داده بود، از بین برود. بعد از این برخورد خصمانه ژاپن دچار دو بحران شد: اول آن حباب رشد اقتصادی کاذب ترکیب و وارد دوران رکود اقتصادی شد و دوم آنکه مجبور شد بیاید و خود را دوباره تعریف کند، ناسیونالیسم جدید نظرش بازگشت به آسیا بود.

به این ترتیب است که ژاپن سرمایه‌گذارهای زیادی در آسیا می‌کند، بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ گرایش اصلی صحبت در ژاپن، روی محور بازگشت به آسیاست. در سال ۱۹۹۸ حزب کمونیست ژاپن ۸/۲ میلیون رأی یعنی رأی ۱۴٪ مردم ژاپن را به خود اختصاص می‌دهد. این در حالی است که این حزب یکی از ستونهای اصلی ناسیونالیسم در ژاپن است.

محور تمام بحثهای این حزب این است که ژاپن را بسازیم. ژاپن به علت ضعف بنیه تاریخی خود، از این زاویه نتوانست خود را تعریف کند (چرا که برای ژاپنی، غیرژاپنی موجه بوده، نخبگان ژاپنی همواره خارج از ژاپن بوده‌اند، خط را از چینیه‌ها گرفتند و مذهب را از بیرون ژاپن آوردند). ژاپنیه‌ها همواره خواسته‌اند به بیرون از ژاپن رفته و آنچه وجود داشته را به داخل آورند. به غرب می‌روند تا راز قدرت غرب را کشف نمایند.

مسئله مهم کنونی برای ژاپن هویت است، اینکه ژاپن در تناقض است با هویت خودش که خودش را چه تعریف نماید، به سوی غرب رفته غرب آن را نپذیرفته به آسیا برگشته آسیاییها می‌گویند که در این مدت ۱۰۰ ساله، ژاپن در میان آنها نبوده است.

نتیجه آنکه: علت رشد ناسیونالیسم جدید در ژاپن عامل تعیین‌کننده اقتصادی نیست، مسئله پیچیده‌تری است، روند حرکت‌های اجتماعی - سیاسی ژاپن است. عنصر ضعف پایه‌ای هویت است.

دکتر الهه کولائی\*

### «ساز و کارهای دگرگونی در روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه»

در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۹

آنچه در روابط ایران و روسیه مؤثر واقع شده است برمی‌گردد به برداشتی که فدراسیون روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی از هویت خودش و از چیستی این واحد سیاسی جدید داشته است. آنچه در تاریخ روسیه به‌عنوان یک محور همواره نقش برجسته‌ای را ایفاء نموده، تأکید بر هویت ویژه روسیه است. از همان زمان که مسیحیت ارتدکس وارد روسیه گردید و مسکو به‌عنوان روم سوم بعد از فروپاشی قسطنطنیه (روم دوم)، منادی توسعه مسیحیت ارتدکس شد، نوعی ایدئولوژی موعدگرایی در روسیه شکل گرفت. در قرون میانه نیز با توسعه پان‌اسلاویسم، این ایدئولوژی رشد پیدا کرد و در دوران اتحاد شوروی با مارکسیسم - لنینیسم رسالت مسیحایی روسها تداوم پیدا کرد.